

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

روایاتی که دیروز راجع به مسئله استطاعت ذکر شد، چند روایت بود که از امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم السلام بودند و حکایت از کیفیت استطاعت نسبت به مصادیق مختلفه داشتند. و خیلی عجیب است، یعنی همین دیشب بود نگاه می کردم، خیلی مسئله، مسئله عجیبی است و این مسئله برای من همیشه خیلی جای تعجب داشته که چطور می شود با وجود این که ما در هر بابی این همه ادله داریم - علی رغم از بین رفتن و اضمحلال بسیاری از آثار - هنوز این ادله ای که ما الآن در کتب اربعه و غیره در اختیار داریم برای کسی که ذابصره باشد و آن ادراک فقهی، شم الفقاهه، شم الحدیث و فهم الحدیث او در مسیر صحیح قرار گرفته باشد، دیگر نیازی ندارد که به چیزهای دیگر مراجعه کند، آن وقت ما با وجود این ادله می بینیم که بطور کلی بنای فقهاء در بیان استدلال اصلاً بر تغیر و تحریف و

تحول بوده است.

خُب حالا بعداً وقتی که به استدلالات فقهی خواهیم رسید، در کیفیت استدلال شما خواهید دید که چطور استدلال اصلاً عوض می‌شود؛ یعنی بیان استدلال عوض می‌شود یک اصل بعنوان اصل موضوعی گرفته می‌شود مثلاً در بحث حج، استطاعت عبارتست از: زاد و راحله، تمام شد! دیگر همه چیز بر این اساس قرار می‌گیرد و زاد و راحله هم که در اختیار انسان نیست، اگر زاد و راحله پیدا شدند استطاعت نیز پیدا می‌شود و اگر نشدند آن هم نمی‌شود، و روایات دیگر حمل بر استحباب می‌شود و تاكُد استحباب می‌شود. وقتی امام علیه السلام می‌فرماید: «فلیفعل» مسئله، مسئله وجوب است و صراحت در وجوب دارد. دیروز روایاتی که در این زمینه داشتیم اینها را خوانیدم که اینها صراحت بر وجوب دارد.

ما از اول یک اصلی را در ذهن تأسیس می‌کنیم که زاد و راحله، صحت بدن، تخلیه سرب و امثال ذلک این‌ها همه منجّز و مسلّم باشد و حج، این حکم تکلیف الهی را از موضع و مقام خودش تنزل می‌دهیم به یک مقام نازل و آن را از اطلاقیت بیرون

می آوریم و داخل در واجب مشروط می کنیم، نه واجب مطلق؛ این فرض وقتی که برای ما صورت پیدا کرد بواسطه بیان فقهاء، بواسطه تعابیر [تعاریف]، بواسطه متفاهم عرفی، آن وقت یک مرتبه می آئیم سایر مسائل و ادله را بر این اساس حمل می کنیم، این می شود تحریف دین و ما در این جا بایستی متوجه این قضیه باشیم.

الان شما نگاه کنید به متفاهم عرفی و این مسئله را در ذهن داشته باشید، در خیلی از موارد به درد می خورد. شما نسبت به متفاهم عرفی حج نگاه کنید، ببینید مردم چه برداشتی دارند؟ این بعنوان یک اصل در استنباط پذیرفته شده که: هر چه را که عرف نسبت به آن حکم می کند این با استصحاب قهقرایی حکایت از همین نحوه ارتکاز عرفی در زمان متشرعه و در زمان ائمه می کند. خُب بطلان این مسئله بسیار روشن است، شما الان نگاه کنید به مسئله متفاهم عرفی نسبت به مسئله طهارت و نجاست اهل کتاب و امثال ذلک، همه مردم عوام می گویند بایستی دستت را آب بکشی...!

در همان زمان شاه، یک مسیحی پیش مرحوم آقا آمده بود، وقتی داشت از منزل بیرون می‌رفت، آن شخص رو کرد به آقا و گفت آقا این استکان را آب بکشید، یعنی خیال کرد که آقا متوجه این قضیه نشدند که این شخص مسیحی است. خب ببیند در حالتی که فتوای مرحوم آقا بر طهارت اهل کتاب است ولی آن چنان این مسئله در طول سالیان سال در میان مردم و در میان عرف جا افتاده و چون کسی نیامده فتوایی بعنوان یک فتوای حاکم بر متفاهم عرفی مطرح کند و بگرداند و تغییر بدهد و تحول در آن فهم عرفی ایجاد کند، که یک مسئله مسلمی شده و وقتی که کسی حرف بزند اصلاً بطور کلی اوضاع به هم می‌ریزد.

یادم می‌آید در همان زمان سابق، یک بنده خدائی می‌خواست دخترش را عقد کند، و در مشهد و در حرم امام رضا هم می‌خواست این را انجام بدهد البته خود داماد از دوستان مرحوم آقا بود، منتهی پدر آن دختر نظرش این بود که در حرم باشد، لذا خود او هم مقدماتش را انجام داد و خیلی وقت پیش بود، ما کوچک بودیم، من در آن زمان حدود ۱۲ ساله

بودم. مقدماتش را انجام داد و برای مرحوم آقا طیاره گرفت و با یکی از دوستانشان به مشهد رفتند و در آن جا مرحوم آقای میلانی را هم دعوت کرده بود که در حرم امام رضا عقد بخواند و خواندند. در حرم، در همان جایی که نشسته بودند یک بحث فقهی، همین بحث طهارت یا نجاست اهل کتاب بین مرحوم آقا و آقای میلانی شروع شد. مرحوم آقای میلانی قائل به نجاست بودند و مرحوم آقا قائل به طهارت، و ایشان گفتند: با این ادله چطور شما حکم به نجاست اهل کتاب می‌کنید؟! ایشان گفتند: اگر ما حکم به طهارت کنیم - ببینید کیفیت استدلال را - این مردم می‌روند در خارج و با این‌ها ازدواج می‌کنند و بعد بطور کلی اصلاً این مسائل دیگر لوث می‌شود، ایشان می‌فرمایند که: شما نمی‌توانید حکم الهی را تغییر بدهید، از راه دیگر باید وارد شوید خُب مطالب دیگری هست که انسان می‌تواند از آن راه، به مقصود برسد، تحذیرهای دیگری هست. چرا انسان باید حکم واقعی را بوسیله فتوی تحریف کند؟ در حالتی که تبعات خود همین مسئله الی ماشاءالله

است.

همین که شما اهل کتاب را نجس می‌دانید این فتوا چه عکس العمل واقعاً بدی در میان سایر ادیان نسبت به اسلام ایجاد می‌کند؟! بخاطر این که جوان‌ها می‌روند با آنها ازدواج می‌کنند! خُب بگوئید که نروند، انسان احتیاط کند. و از این مسئله معلوم می‌شود که خود نظر آقای میلانی همچین تق و لق بوده است ولی ایشان در این جا نیامده خیلی آزادانه و حُرّ این فتوا را که اهل کتاب طاهر هستند مطرح کند.

خُب همین طور قرون بعد از قرون همین مصلحت اندیشی‌ها و همین تفکرها بوده است که عوام و عرف را بر یک مرتکزی نگه داشته و الآن بعد از هزار و چهار صد سال مسئله می‌شود: ضرورهٔ من الدین یا اجماعی که آقایان به آن معتقد هستند، در حالیکه این مسئله کم‌کم سرایت کرده است، مثلاً یکی از چیزهایی که حالا اصلاً برای مردم این قضیه هیچ آشنا نیست، کیفیت تکبیرات سبعة مستحبه در اول صلاة است. اگر کسی بخواهد این کار را بکند می‌گویند: آقا این چه نمازی دارد می‌خواند؟ یکی از دوستان ما در کربلا در اربعین پارسال که ما

مشرف شده بودیم داشت نماز می خواند، همین که تکبیر گفت، گفت: «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم» وقتی که تمام شد یک روحانی که در کنارش بود به او گفت: آقا! بعد از تکبیر دیگر استعاذه نباید گفت، باید «بسم الله» گفت. گفتم: این آقا اصلا تکبیرات مستحبه را نفهمیده که بعد از اینها استعاذه است و بعد وارد بسم الله می شوند یعنی می گویند: **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ** ﴿الأنعام، ۷۹﴾ «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم» این استعاذه را اصلا نمی داند، یعنی این قدر این قضیه و این مسئله متروک شده و افراد این را انجام نمی دهند که بطور کلی این امر، بدعت شمرده می شود.

یا این که فرض کنید در تشهد، ما چقدر ادعیه مستحبه داریم «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، إلهها واحداً أحداً فرداً صمداً حياً قيوماً دائماً أبداً، لا شريك له و بذلك امرت و انا من المسلمين و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون» چه کسی این ها را در تشهد می خواند؟! خیلی آقایان بخواهند به خود زحمت بدهند در تشهد فقط «بسم

اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَخَيْرِ الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا اللَّهُ» را می‌خواند، همین. دیگر بیش از این مقدار نیست و بین خود السلام علیکم ها هم ادعیه‌ای مستحب، وارد است که باید در آنجا گفت و بعد از صلوات هم مستحب است کی این ها را انجام می‌دهد؟ هیچ کس، خُب حالا اگر یک آخوندی بیاید انجام بدهد، می‌گویند این چه نمازی بود که خواند؟ این چی بود؟ یعنی اگر در یک مسجد انجام دهند، پا می‌شوند می‌روند به اطلاعات گزارش می‌دهند که آقا این یک دین جدید آورده، بیاید دستگیرش کنید! اعدامش کنید! یعنی کسی که یک عمل مستحب دارد انجام می‌دهد، می‌گویند: این چیز جدید آورده است! مگر نمی‌گویند؟!

پارسال ما حج انجام دادیم رفقای ما لباس احرام را در نیاوردند، از بعثه آمدند که باید احرامتان را بکنید و لباس بپوشید، شما دین جدید آورده‌اید! دین پیغمبر جدید است! بعد که دیدند نه، واقعیت دارد، گفتند: نه باید متحدالشکل باشید، آنها هم گفتند: ما نمی‌خواهیم متحدالشکل باشیم. جدی می‌گویم سؤال کنید آنهایی که با ما در حج بودند در اینجا هستند. یعنی می‌گفتند: باید سنت پیغمبر را کنار

بگذارید تا با بقیه متحدالشکل باشید، این چه بعثه‌ای است؟ آیا این بعثه آمده دین پیغمبر را به مردم بگوید یا آمده متحدالشکل درست کند؟ البته ما به اینها گفتیم: بروید پی کارت‌تان!

حالا که مسئله این طور است، خب بقیه هم می‌گویند شما یک جور، خب ما هم یک جور. شما یک جور کنار می‌گذارید ما هم یک جور کنار می‌گذاریم. دیگر دعوا نداریم. شما این را کنار بگذارید ما هم علی را کنار می‌گذاریم عمر را می‌گیریم. وقتی بنا بر این است که کنار بگذاریم خب کنار می‌گذاریم! شما تفریق در صلوات را کنار می‌گذارید ما هم علی را کنار می‌گذاریم، ابوبکر را می‌گیریم. ما هم صلاة تراویح به فرادی را می‌گذاریم کنار، جماعت را شروع می‌کنیم. هر دو کنار می‌گذاریم. حالا همین مرحوم آقا وقتی می‌آیند صلاة را به تفریق می‌خوانند آن آخوند در می‌آید می‌گوید که این بدعت است، هذا بدعة: وقتی که من در بعضی از جاها می‌گویم صلاة به تفریق آمده است افراد می‌گویند آقا یک چیز جدید آوردی.

ما دو سال پیش در یک سفری که به ترکیه با چند نفر از رفقا رفتیم، در آن جا یک کسی آن جا بود، خیلی مرد خوبی بود و خیلی محبت می کرد. ایشان به ما می گفت: من به فلان مسجد که مسجد اهل تسنن است و نمازها را جدا می خوانند نمی روم، در مسجد شیعیان می روم که نماز را با هم می خوانند، گفتم: نه شما اشتباه می کنید! یک دفعه اصلاً وحشت کرد، گفتم: آن ها درست انجام می دهند. ببینید این قدر این مسئله جا افتاده که آن دارد می گوید من مسجد اهل شیعه می روم که نماز مغرب و عشاء و ظهر و عصر را با هم می خوانند، یعنی این شده است سنت، آن وقت الآن یکی از مبانی اصولی و استنباط ما این است که الآن آن چه را که عرف به عنوان سنت می پذیرد با استصحاب قهقهرا حکایت از همین ارتکاز سنت در زمان اهل شرع می کند، خُب این که همه اش خلاف شد.

یا این که در همین مسئله «ملک یوم الدین» و «مالک یوم الدین» کدام یک از این افرادی که در این دهات، در شهرها یا ممالک هستند کدامیک از این ها ملک یوم الدین می گویند؟! در حالی که این

مسئله از زمان صدر اسلام تا الآن توی کتابها مورد بحث بوده است.

عرف و جماعتی، یک مسئله‌ای را می‌پذیرند بعدا همان ادامه پیدا می‌کند آن طرف هم بدون این که تحقیق بکند براساس آن سلف، می‌آید ادامه می‌دهد آن جیل بعد هم براساس همان مرتکزات جیل قبل عمل می‌کنند، بعد می‌شود سنت، حالا که شد سنت دیگر می‌شود اصل.

الان شما مسئله حج را در نظر بگیرید، تمام افراد تا سن پیری می‌گویند: حالا وقت داریم!! این حرف‌ها برای چیست؟ چون حج را نفهمیدند. بابا حج مثل صلاة است. کی آمده گفته است که حج واجب مشروط است؟ کی گفته؟ آقایان گفتند، این آقایان بلند می‌شوند و یکی از آنها مسئله را بعنوان واجب مشروط مطرح می‌کند، بقیه هم دنبالش به راه می‌افتد، در حالتی که روایت صریح داریم که این واجب، واجب مطلق است. آن وقت این ارتکاز عرفی می‌شود: اصل، و بر این ارتکاز عرفی همه روایات تحریف می‌شود.

تلمیذ: سیّدنا! أنّ هذا الفهم له منشأ و منشأوه

الروایات التي ذكرت الزاد و الراحلة و الروایات التي
ذكرت النفقة و باقى الروایات، و كلّها واردة الأئمة
عليهم السّلام و هذا الاطلاق الذى تتفضلون به، كيف
تفهمه تلك الروایات!؟

استاد: ایشان می فرمایند این مسئله یک مسئله ای
است که یک مقداری با مسئله صلاة فرق می کند.
چون ما داریم که: «الصلاة لا یتک بحال» ولی در
حج داریم که باید نفقه داشته باشد و باید قوت عیال
داشته باشد، باید زاد داشته باشد این مسئله موجب
می شود که آن میزان حج از آن مسئله اطلاق پائین
بیاید و جنبه تقید پیدا کند و نسبت به نفقه واجب
مشروط بشود.

نسبت به نفقه و خصوصیات حج، انشالله ما
همه روایات را در این جا بیان می کنیم. فعلا بحث
ما بحث راحله است، در «تخلیه سرب» صحبت
کردیم و منظور از تخلیه سرب عرض شد و نیز در
«صحت بدن» بحث کردیم که در روایات به عنوان
شرط برای وجوب در آن جا اخذ شده، و فعلا بحث
ما بحث راحله است. در بحث راحله ما این مسئله
را مطرح می کنیم که آیا از نقطه نظر شارع، وجود
راحله «من البدو الى الختم»؛ و آیا این وجود راحله
«من البدو و من باب المنزل الى باب الكعبه» آیا این

وجود راحله، «شرطُ فی الوجوب اولاً؟» صحبت در این است، نسبت به نفقه بحثش می آید. و البته قبلاً بطور اجمال عرض کردیم که منظور از نفقه یک شرط عقلائی است، شارع شرط زائد نیاورده و هر آدمی اگر مجنون نباشد، احمق نباشد یک مسافرت که می کند برمی دارد در منزلش درهم و دینار می گذارد و مخارج منزل را تأمین می کند. شما دو روز مسافرت بروید به عیالتان پول نمی دهید؟ اگر بخواهید یک هفته به لبنان بروید آیا مساری در خدمت عیالتان نمی گذارید؟ همین را امام می گوید در حج انجام بده. حُب این دیگر شرط شرعی نیست که بخواهد که مثل صلاة مشروط به وقت زوال و این ها بخواهد بشود یا مانند مرض باشد که مثلاً فرد افلیج باشد یا مُغمی علیه باشد که شرط، شرط صحت به این ... نه! کسی که می خواهد مسافرت انجام بدهد این مسافرت صحیحا است، کسی که مریض است حُب مسافرت نمی کند حج هم همین طور است. حُب در حج این مسئله قوی تر است بالأخره باید از بلاد بعیده بیاید، حج که فقط از مدینه نیست، یا فقط از طائف نیست، بلکه حج از استرالیاست، حج از آمریکا است، حج از جنوب آفریقا است از

همه این ها حج است. حج به کل فرد مسلم من
اقصى نقاط العالم الی مکه؛ این می شود حج.

حالا آیا در یک همچنین مسئله‌ای صحت شرط
نیست؟! همه عقلاء می گویند باید صحیح باشی و
صحت در بدن داشته باشی. تازه مسئله صحت در
بدن که در چند روز گذشته عرض کردیم صحتی
است که مانع از مسافرت نباشد و به اصطلاح شرط
صحت عبارت است از آن صحتی که آن صحت
اقتضای مسافرت را بکند و با این شرطی که امام
آورده است که حضرت فرمودند: «الصحة فی البدن»
دفع می کند ولی نه هر مرضی را، سر درد را دفع
نمی کند، دندان درد را دفع نمی کند، چشم درد را
دفع نمی کند، بلکه آن مرضی که مانع از سفر است
را دفع می کند و الا اگر کسی فرض بکنید که زخم
معده داشته باشد خُب قرص با خودش بر می دارد
می برد قرصش را هم می خورد، زخم معده داشته
باشد در مکه باشد زخم معده دارد، در وطنش هم
باشد زخم معده دارد، خُب این چه فرقی می کند؟ یا
کسی که میگردن دارد، سر درد دارد، خب چه در
منزلش باشد میگردن دارد چه به سفر برود میگردن دارد
حالا کسی که میگردن دارد به تهران نمی رود؟ به
مشهد نمی رود؟ فقط همین مکه است که باید صحیح

و سالم باشد و خال به بدن هم نباشد. آن چنان جمال مبارک مثل نقره بدرخشد که حتی یک خالی، یک خراشی بر این بدن مبارک پیدا نشود آن موقع واجب است؟! نه؛ میگردن داری باید بروی چشم درد داری باید بروی، دندان درد داری باید بروی، زخم معده و اثنی عشر داری باید بروی.

بله یک مرض خطرناک، مثلاً قلب مریض است به نحوی که احتمال جدی عقلائی برود که این احتمال خطر وجود دارد در این جا «الصحة فی البدن» این جا را می گیرد. یا این که پا اشکال دارد و نمی تواند حرکت انجام بدهد و وسیله دیگری برای حرکت او وجود ندارد و او در آنجا می ماند، فرض کنید که از عرفات بخواهند به مشعر بروند اگر ماشین نباشد، چطور می روند خُب باید پیاده بروند. اگر طرف نتواند پیاده برود چطور برود؟ حالا در زمان سابق خود رسول الله عرفات تا مشعر را با ناقه رفتند. سوار ناقه بودند رفتند؛ پیغمبر هم سواره رفت. حالا ما نگاه نمی کنیم که امام حسن این همه از مدینه تا مکه پیاده آمد!، ما به ناقه پیامبر نگاه می کنیم که از عرفات ۸ کیلومتر است! خُب دیگر بالأخره انسان این طوری است.

هر مرضی این طور نیست. مرض خطیر که عقلاء به نحو جدی احتمال خطر در او می دهند (الصحة فی البدن) آن را می گیرد، و إلا اگر به حضرت امام صادق بگویند که من میگردن دارم، سر درد دارم می گویند داشته باش، بلند شو! مکهات را باید بروی «الصحة فی البدن» این نیست.

پس بنابراین مسئله نفقه هم از همین باب است شرط زائدی نیست امام علیه السلام می فرماید باید قوت خود و قوت عیال و قوت برگشت را باید داشته باشی. خب همین طور هم باید باشد، نه تنها مکه، هر سفری باید این طور باشد، سیره عقلائیة اقتضای این را می کند. اگر شخصی تمام سرمایه خود را برای سفر مکه و نفقه بردارد و بعد برگردد و نتواند تقویت اعیال کند، و نتواند قوت عیال را استجلاب بکند پس بنابراین در این جا مخالف با رضای خداست زیرا وجوب نفقه در این صورت واجب است این مسئله حج با وجوب نفقه مخالف می شود و تعارض می شود. چطور این که تمریض بر کسانی که ممریضیت آن ها بر انسان واجب است اگر مریضی در آن جا باشد مانند پدر انسان، مادر انسان، عیال

انسان، بچه انسان و به طور کلی افرادی که جنبهٔ مُمرضیت آن‌ها یعنی پرستاری آنها بر انسان واجب است مانع از مسئله استطاعت است. پس این مسئله به جای خودش است. پس این می‌شود شرط عقلائی، و این شرط دیگر شرط شرعی نیست. امام علیه السلام یک شرط عقلائی را در سیره عقلائیه بیان کرده که البته شرع هم این شرط عقلائی را امضا می‌کند.

خُب بحث ما فعلا در راحله است ببینید در بحث راحله طبق روایاتی که در این جا عرض شد سه نوع روایت در مسئله زاد و راحله داریم که انشاء الله امروز دیگر این بحث را تمامش کنیم.

یکی روایاتی که حکایت می‌کند بر زاد و راحله به نحو مطلق و دیگر شرطی برای راحله نگذاشته‌اند. آیا راحله در تمام راه من البدو الی الختم باید باشد؟ یا اینکه راحله در نصف راه یا راحله در ثلث راه؟ هیچ شرطی در این جا نگذاشته‌اند! خُب این روایات، روایات زیادی است که این‌ها را در روزهای قبل خواندیم و دیگر نیازی به مرور مجدد نیست. این یک دسته، این نکته که نکته خیلی مهمی

است باید همیشه در نظرمان باشد که در مقام تفسیر استطاعت، که امام استطاعت را به زاد و راحله و سایر مسائل تفسیر می‌کند، نمی‌آید از اول بگویند شرط در حج زاد و راحله است. از امام علیه السلام سؤال می‌کند که منظور... **مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...**

﴿آل عمران، ۹۷﴾ چیست؟ امام می‌فرماید: که منظور از استطاعتِ سبیل، زاد و راحله است و همین طور چیزهای دیگر که حالا خود حضرت می‌آیند بیان می‌کنند و این همان معنای است که انسان اولاً بلا اول در مقام استنباط باید این معنا را در ذهن مرتکز کند که بداند آیه قرآن که می‌فرماید: **مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** منظور آیه از استطاعت چیست؟ این همان توان و قدرتی است که ما عرض کردیم نه امر دیگر. **مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** یعنی کسی که بتواند. مگر شاخ و دم دارد مگر این آیه ذنب و قرن دارد. **مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** یعنی کسی که قادر باشد. آن قدرت چیست؟ زاد و راحله. ما دیگر در این جا چیز اضافی نداریم که بخواهیم آن معنایی که در عالم حور و قلیاست را از آنجا بخواهیم پائین بکشیم و در اینجا بیاوریم و استطاعت را تفسیر کنیم به نمی‌دانم (الصحة فی البدن) و از موی سر گرفته تا ناخن پا هیچ گونه مرضی نداشته باشد و زادش پر

باشد، سرمایه بانکی اش همین طور دست نخورده
باشد و نمی‌داند خانه اش را تا سقف برنج و روغن
چیده باشد. این حرف‌ها نیست. **مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ**
سَبِيلًا یعنی کسی که زاد داشته باشد برای سفر،
نمیرد، و راحله هم داشته باشد تا چلاق نشود و
السلام، این معنا معنای خیلی رک و روشن برای آیه
است، حضرت هم این را می‌فرماید: **الزَّادُ وَالرَّاحِلَةُ**.
تلمیذ: استطاعت یعنی طلب و ایجاد کردن
قدرت است نه خود قدرت عقلائی که همان زاد و
راحله است؟!!

استاد: نه، استطاعت به معنای ایجاد قدرت
نیست، حالا آن بحث ایجاد کردن، بحث بعدی ما
است. فعلاً ما در آن مسئله صحبت نمی‌کنیم.

تلمیذ: از خود نفس استطاعت این مطلب فهمیده
می‌شود؟

استاد: نه خود این اصطلاح، اصطلاح قدرت
است نه آن طلب به معنای باب استفعال. یعنی به کی
مستطیع می‌گویند؟ به واجد می‌گویند، مستطیع یعنی
واجد، کسی که واجد قدرت است نه کسی که به
دنبال قدرت می‌رود. برود قرض بکند که قدرت پیدا

کند، نه! مستطیع یعنی کسی که می‌تواند مستطیع
یعنی واجد. کسی که واجد قدرت است.

تلمیذ: سایر واجبات هم همین طور است. نماز
هم همین طور است قدرت می‌خواهد ولی آنجا من
استطاع ندارد!

استاد: حالا این معنای استطاعت را در این جا
شارع به یک لحاظی آورده که آن مسئله را باید بعداً
مطرح کنیم که در این جا آیا این به معنای شرط
احترازی است یا این که شرط تأکیدی است؟ حالا
فی الجملة اشاره می‌کنم. استطاعتی که در این جا
آمده یک جنبه تخفیفی در این جا داده شده که این
طور نباشد که هر کسی مانند صلاة، حج را ولو
متسکعاً بخواهد انجام بدهد که خیال کنند بایّ نحو
کان و لو به مرگ هم که شده **مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً**
اگر من استطاع را نمی‌گفت حکم حج مثل صلاة
غرقی می‌شد. البته در صلاة غرقی و اینها ما در
موردش کیفیتش صحبت کردیم اما در اینجا برداشت
عرفی را می‌گوئیم که می‌گویند: ولو شده که
جنزه‌اش را هم ببرند باید ببرند، مثل کسی که حج
از او فوت شده و عن عمدٍ و مستطیعاً اهمال کرده و

سال بعد بایّ نحوّ کان باید انجام بدهد ولو متسکعاً،
ولو حبواً علی الثلج و لو در حال مشیاً علی المغیلان
و علی الشوکه، به هر کیفیتی باید برود. داریم در
روایت که بای نحو کان ولو متسکعاً باید به حج
برود. این بخاطر این مسئله است که آن اصل حج بر
اساس یک سفر عادی است. استطاعت یعنی قدرت
بر سفر داشته باشد اگر استطاعت را نمی آورد آن
وقت ذهن انسان ممکن بود نسبت به این قضیه برود
که ولو قوت عیال هم نداشته باشد باید برود.

تلمیذ: اگر مشروط بودنش را نفی بکنیم می شود
واجب تعینی!

استاد: وقتی که شرط، شرط عقلائی باشد دیگر
مشروط نیست در شرط عقلائی شرط، شرط مُقدّمی
است نه شرط خودش.

تلمیذ: مثل شرایط عامه است.

استاد: بله، مثل یقظه و مثل عقل، مثل امثال ذلک
که شرط عام هستند، این یک نکته ای است که نکته
بزنگاه ما این است و اگر این طور باشد آن وقت به
این نتیجه می رسیم که آیا ما باید تحصیل استطاعت

بکنیم یا نه؟ یعنی تمام این بحث‌هایی که ما داریم می‌کنیم به این بر می‌گردد که واجب است انسان تحصیل استطاعت بکند بر خلاف متفاهم عرفی و بر خلاف فتوای همه فقهاء این شرط، شرط عقلائی می‌شود و شرط مقدمی می‌شود و تحصیل مقدمه واجب است در صورتی که واجب، واجب مطلق باشد. خیال می‌کنیم نتیجه بحث ما برای دو سه هفته دیگر به این جا خواهد رسید.

خُب پس بنابراین این یک دسته از روایات، روایات دومی که در این جا عرض شد روایاتی بود که وقتی از امام علیه السلام تفسیر استطاعت را سؤال می‌کنند فعلا صحبت در راحله و مرکب است. حضرت در آن جا می‌فرمایند: که «یرکب بعضا و یمشی بعضا» می‌بینیم باز همان استطاعت است این جا، جائی است که باید مجتهد نگاه کند، این نقطه است. یعنی وقتی تفسیر استطاعت را حضرت بیان می‌کند می‌بینیم دو جور بیان کرد، در قسم اوّل. الزاد و الراحلة در قسم دوم راحلة من البدو الی الختم را نفی می‌کند؛ در راحله اول که در قسم اول بود خُب ممکن بود انصراف به این بکند که الراحله از در خانه سوار خر می‌شوی دم کعبه هم پیاده می‌شوی.

این یک قسم معنای استطاعت است هیچ پیاده نمی شوی إِلَّا آنجا. قسم دوم امام علیه السلام همین استطاعت را دارد بیان می کند صحبت مستحب نیست صحبت رجحان نیست که آمدند برداشتند در جواهر آمدند گفتند: دلالت بر رجحان می کند، همین استطاعت را امام علیه السلام می فرماید: یرکب بعضاً و یمشی بعضاً، پس یعنی چی؟ یعنی استطاعت مصادیق متفاوتی دارد آن مصداق راحله برای کسی است که مشی نتواند. آن «یرکب بعضاً و یمشی بعضاً» برای کسی است که مشی را بتواند. پس استطاعت یعنی چی؟ یعنی توانستن، چقدر راحت و چقدر آسان ما می توانیم این روایات متضاده به ظاهر را با هم جمع کنیم و یک معنای سهل و راحت ارائه دهیم؟ این استطاعت یعنی بتواند درست شد؟ بعد قضیه به مرتبه سوم می رسد، می آید از استطاعت سؤال می کند، حضرت می فرمایند همه اش را ماشیاً برود، این می شود مثل صلاة جمعه، وقتی که صلاة جمعه واجب باشد مگر نداریم که کسی که می تواند باید پیاده برود، کسی که هم نمی تواند باید با مرکب باشد ... **وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا ...** ﴿آل عمران، ۹۷﴾ یعنی چی؟ یعنی با الاغ

و با اسب و حصان و اینها یا نه **مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**
برو به سمتش **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ**
يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ
لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾ الجمعة، ﴿٩﴾ لمن يقدر ان

يمشى، يمشى، لمن لا يقدر، يركب، لمن يقدر و لا
يقدر يركب بعضا و يمشى بعضا فهذا نفس الشى فى
الحج، امام عليه السلام مى فرمايد: كسى كه قدرت
دارد راحله سوار شود و با راحله برود، آدم عاقل كه
راحله دارد كه بلند نمى شود پياده بايد، حالا مسأله
امام عليه السلام آن اصلاً مسأله‌اى فوق العقل است
و آن مرتبه تصور ائمه مثل امام حسن و موسى بن
جعفر كه حج را پياده مى رفتند حركت آن ها اصلاً
در يك وادى غير قابل تصور بوده است، ولى افراد
عادى در سفر عادى چه كار مى كنند؟ خود ما اگر
فرض كنيد كه اسب داشته باشيم حالا ماشين هم نه،
اگر اسب داشته باشيم، اگر بخواهيم به جائي برويم،
سوار اسب مى شويم ديگر، يا اگر ماشين داشته باشيم
و يك مسافتي بعیده را بخواهيم طى كنيم، سوار
ماشين مى شويم. بله، يك وقت است كه انسان به
خاطر ورزش مى خواهد پياده برود يك وقتى نه،
مى خواهد راه را طى مى كند. خُب ديگر مجبور است
كه سوار ماشين شود.

این مسأله امری عادی و طبیعی است. ولی اگر انسان می بیند حتما باید در این جا شرکت بکند و ماشینش هم خراب است دیگر نمی گوید ماشینم خراب است. می رود سر خیابان تاکسی سوار می شود اگر تاکسی نبود پیاده می رود. در آیه می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ** اگر قدرت داری و راحله داری سوار راحله شو و به صلاة جمعه برو، اگر قدرت داری و راحله نداری پیاده برو، لذا می فرماید: تا دو فرسخ اشکال ندارد یعنی دو فرسخ را می توانی بیائی و برگردی آن وقت شما ببینید این نماز جمعه ای که باید دو فرسخ پیاده آمد و بعد هم دو فرسخ پیاده برگشت، یعنی کل روز جمعه انسان می رود دیگر، کل روز جمعه انسان به آمدن و به رفتن می رود دیگر بعد از ظهر هم که دیگر آدم خسته است و باید بگیرد بخوابد و اصلا توانش دیگر می رود. چقدر شارع اهمیت داده که این همه روایاتی که راجع به اهتمام اقامه نماز جمعه است برای این مسئله است، آن وقت ما این نماز جمعه را به چه

نحوه می‌گذاریم چه حرف هائی زده می‌شود چه مسائلی مطرح می‌شود؟ چه قضایائی در این جا آورده می‌شود؟.

مرحوم آقا می‌فرمودند بارها به من فرمودند و که من همیشه آرزو داشتم روزی برسد که: من بتوانم با پای پیاده به نماز جمعه حرکت کنم، منتهی الآن نمی‌توانم لذا با ماشین می‌روم و ایشان می‌فرمودند که: ابتهاجی که برای من در رفتن به نماز جمعه حاصل می‌شود آن ابتهاج، ابتهاجی است که مرا تا هفته دیگر در انتظار نماز جمعه می‌گذارد. این حرف‌ها مزاح نیست یعنی اینها که شوخی نکرده‌اند، واقع مسأله است.

شما بروید روضة المتقین را نگاه کنید ببینید مرحوم ملا محمد تقی راجع به نماز جمعه چه گفته، خطیب باید چی بگوید؟ چه حرفهائی بزند؟ اشعار مولانا را با صدای رسا و زیبا و نیکو بخواند این مولانائی که آقایان سمینارش را محکوم کردند و بقیه هم با پای برهنه رفتند به زیارت آنهایی که محکوم کردند!! بروید ببینید مرحوم ملا محمد تقی مجلسی چه گفته، این آقائی که این حرف را می‌زند آیا او

عالم نبوده یا نعوذ بالله گاه خورده این مطالب را گفته، بروید ببینید که این ها چه برداشتی داشتند، آن وقت آن نماز جمعه می شود نماز جمعه ای که قابلیت دارد دو فرسخ پیاده بیائی و دو فرسخ هم پیاده برگردی، آن نماز ارزش دارد که این کار را انسان انجام بدهد و مرحوم آقا برای آن نماز جمعه اهتمام داشتند و خُب انشالله بقیه بحث برای فردا، اگر خدا بخواهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ